

گفت‌وگو با کاظم زینل

تیم کشتی کشتارگاه شهر

از پائین شهر



مغربی - اسمش کاظم زینل نیا است، اما در بین کشتی‌گیران و شاگردانش به عموزینل معروف است. پیرمردی ریزنقش و سر حال که تاریخ زنده کشتی است و می‌تواند تمام نام‌آوران کشتی کشور را با کارنامه ورزشی‌شان خیلی سریع‌تر از گوگل برای تان معرفی کند. اگر آرشیو خوبی از روزنامه‌های سال‌های پیش داشته باشید می‌توانید نامی یا مصاحبه‌ای از او را در بین آنها پیدا کنید. گاهی هم نسلی از کشتی‌گیران خراسانی که دهه‌های قبل روی سکوهای کشوری و جهانی رفته‌اند در لابه‌لای مصاحبه‌های‌شان، آن‌گاه که خبرنگار از کسانای می‌پرسیده که در زندگی ورزشی‌شان نقش داشته‌اند، از عموزینل نام برده‌اند؛ چهره‌هایی چون مجید خدایی و رضا رمضان‌زاده که هر دوازده قهرمانان جهان و آسیا هستند. عموزینل هنوز دلش برای کشتی می‌تپد و بیشتر از اینکه بخواهد از خودش بگوید، اصرار دارد درباره کشتی و وضعیت آن صحبت کند تا شاید انتقادهایش به گوش کسی برسد و فکری به حال کشتی این شهر و استان بکند که مدت‌هاست قهرمانی بر سکوهای جهانی و المپیک نداشته است.

کردم و با فنی که شگردم بود (سگک) پشتش را به خاک آشنا کردم و بعدش تشک کشتی را بوسیدم و پس از آن وارد دنیای مربی‌گری شدم. در مربی‌گری هم از جان و مالم برای بچه‌ها مایه گذاشتم، معتقد بودم و هستم که هر چقدر در ورزش هزینه‌شود، هزینه کردن در بیمارستان و کمپ‌ترک اعتیاد و زندان کمتر می‌شود. نوجوان و جوانی که آمد سمت ورزش خیلی کم‌پیش می‌آید که برو دستم خلاف، این حرف‌ها را خیلی جاها و به خیلی از مسئولان گفتم، اما کسی به حرفم گوش نکرد.

«مگر کسی از شما و باشگاه حمایت نمی‌کرد که از جیب خودتان هزینه می‌کردید؟
نه، حمایتی نبود. من بچه‌ها را با هزینه خودم به مسابقات می‌بردم، خورد و خوراک و غذای‌شان را خودم تهیه می‌کردم، حتی بارها لباس و کفش‌شان را هم خودمی خریدم.

«چگونه بچه‌های باشگاه خودتان را تمرین می‌دادید؟
فکر می‌کردم اینها بچه‌های خودم هستند. با عشق و علاقه تمرین می‌دادم. هدفم خدایی بود. من اعتقاد به آموختن کشتی از سنین کم است. از هفت تا ۱۲ سال قبول می‌کردم و معتقد بودم برای بالاتر از ۱۲ سال دیگر کشتی یاد گرفتن کمی دیر است. من اعتقاد داشتم باید بچه‌ها را درگیر کشتی کرد تا راه را ادامه بدهند. با پول خودم عکس بچه‌ها را در روزنامه‌ها چاپ می‌کردم تا آنها دل خوش باشند. (نمونه‌هایی از روزنامه‌های قدیمی را که عکس‌های کودکان کشتی‌گیر را در آن‌ها به چاپ رسانده نشان می‌دهد).

«نام‌آورترین شاگردهای شما در کشتی چه کسانی بودند؟
کشتی‌گیری داشتم که در باشگاهم سوم شده بود اما مقام اول دنیا را آورد، مجید خدایی در نوبتی یکی از اول‌های جهان را برد. رضا رمضان‌زاده هم به مقام‌های بالا رسید و عضو تیم ملی بود و در آسیا صاحب عنوان شد. مرتضی علیزاده هم همچنین. حسن نوروزی هم کشتی‌گیر خوبی بود که امروز استاد دانشگاه است. امیر خادم هم از نام‌آورترین‌هاست. قدم‌های اول امیر خادم در این راه بنابه نوشته خودش به واسطه همراهی من بوده است. (عمو کاظم دست خطی به امضای امیر خادم نشانم می‌دهد که در بخشی از آن نوشته: «با اصرار شما من هم به مسابقات لاهیجان آمدم و همان شروعی بر کار قهرمانی من بود.») ابوالفضل زینل نیا هم که قهرمان جهان شد و الان استاد دانشگاه است زیر دست خودم کار کرده است. ناصر و احد زینل نیا هم همین‌طور. اینها پسر و برادرزاده‌هایم هستند.

«شما که خودتان تجربه بارها روی تشک رفتن را دارید و سال‌ها مربی بوده‌اید، تفاوتی بین کشتی در سال‌های گذشته و کشتی امروز می‌بینید؟
اول اینکه در کشتی امروز خبری از جوانمردی نیست. آن جذابیت و قشنگی کشتی‌های قدیم

وارد شدید؟
به خاطر ساواک!

«ساواک؟! چطور؟
بله، از من خوش‌شان نمی‌آمد و به هر بهانه‌ای که شده نمی‌گذاشتند در مسابقات چهره شوم. جرمم این بود که وقتی زنده یاد تختی به مشهد آمده بود جلوی پایش شتر و گاو کشته بودم و گوشش را بین فقر تقسیم کرده بودم. در اردو‌هایی که می‌رفتم فضای مشروب خوری بود و چون بچه مذهبی بودم خودم را آلوده این مسائل نمی‌کردم. به نحوی زیر بلیط آنها نمی‌رفتم. من خیلی از قهرمانان جهانی را در باشگاه شکست دادم اما هیچ وقت مدال جهانی نگرفتم. اما در مسابقات داخل کشور مدال گرفتم.

«کمی از تختی بگویید.
از تختی که واقعا انسانی و واقعی بود خیلی خاطرات خوبی دارم. او قبل از اینکه انقلاب شود انقلابی بود. یاد می‌آید وقتی می‌خواست به خارج از کشور برای شرکت در مسابقات جهانی برود اول به مشهد می‌آمد و به زیارت امام هشتم (ع) می‌رفت و سپس به خارج از کشور سفر می‌کرد. تختی تنها کسی بود که چهار نوبت پشت سر هم به المپیک رفت و هر چهار نوبت هم برای ایران مدال آورد. بعد از او چنین کسی در ورزش ما نیامد که نیاختی. شب که به سالن کشتی می‌آمد همه می‌رفتند و می‌خواستند با او عکس بگیرند اما من از دور می‌ایستادم و به تختی نگاه می‌کردم. به خودم اجازه نمی‌دادم نزدیکش شوم و عکس بگیرم. خیلی دوستش داشتم و این را واضح می‌گفتم. برای همین ساواک از من خوشش نمی‌آمد.

«چه خاطره‌انگیزه‌ای از زنده‌یاد تختی دارید؟
تختی همه‌اش خاطره بود. یاد می‌آید در جریان زلزله بوئین زهرا سوار جیبی ارتشی شد و یک «ریو» ارتشی هم پشت سرمی‌آمد. چون آقای «تختی» بر این کار نظارت داشت مردم از اهدای هیچ کمکی دریغ نداشتند. بارها می‌دیدم که زن‌ها الگوها و گوشواره‌های‌شان را برای مردم زلزله زده هدیه می‌کنند. یاد می‌آید در سالن کشتی وقتی شاپور غلامرضا که آن موقع رئیس کمیته المپیک بود وارد می‌شد، فقط عده‌ای که در کار دولتی بودند یا با او ارتباطاتی داشتند جلوی پایش بلند می‌شدند و احترام می‌گذاشتند. اما وقتی تختی وارد می‌شد هر کسی، و تکرار می‌کنم، هر کسی که بود بلند می‌شد و احترام می‌گذاشت و اظهار خوشحالی می‌کرد. اصلا کشتی تعطیل می‌شد. این محبوبیت برای دستگاه حکومتی قابل تحمل نبود.

«به بحث خودمان برگردیم. هدف اصلی تان از اینکه وارد دنیای مربی‌گری کشتی شدید چه بود؟
خیلی دلم می‌خواست جوانان پاک بمانند. نمی‌خواستم محیط منفی آن دوران و آن محلات جوانان را تباه کند. از سال ۱۳۵۲ وارد کار مربی‌گری شدم. یاد می‌آید در آخرین کشتی قهرمانی ام حریف را توسط تشک کشتی خاک

«در بین کشتی‌گیران سرشناس و شناخته‌شده هستید، اما شاید تعدادی از مردم با نام و سابقه شما آشنا نباشند، برای شروع گفت‌وگو خودتان را معرفی می‌فرمایید.

کاظم زینل نیا، متولد ۱۳۲۰ در پائین‌ترین محلات شهر مشهد، جایی که کشتارگاه قدیم بود. پدرم پهلوان زور خانه بود و من هم با ایشان از سنین نوجوانی به گود زور خانه می‌رفتم. از ۱۳۴۰ یعنی وقتی سرباز بودم کشتی را شروع کردم.

«از همان سال‌ها بیشتر بگویید.
راستش در محله ما همه چیزی بود جز کشتی! «همه چیز» که می‌گویم یعنی انواع کچ‌روی‌ها که خودتان می‌توانید حدس بزنید منظورم چیست. راستش حس خوبی ندارم که از آن وضعیت بگویم. خلاصه اینکه در محله ما هم ضعف مادی بود و هم ضعف اخلاقی. خواست خدا بود که این توان را به من داد که با هزینه شخصی بتوانم اصولی شروع و اولین باشگاه را در آن منطقه راه بیندازم. بعضی در آن زمان به من می‌خندیدند و برای‌شان باور کردنی نبود که در محله کشتارگاه باشگاه ورزشی کشتی راه بیندازم. اصلا ورزش را نمی‌شناختند. خیال‌شان این بود که مردانگی یعنی چاقو همراه داشتن و دعوا کردن! من باشگاه کشتارگاه را زیر مجموعه شهرداری مشهد راه اندازی کردم و سال‌ها در آن به تربیت کشتی‌گیر و ورزشکار با اخلاق پرداختم.

«باشگاه‌داری در آن سال‌ها چه‌طور بود؟
در داخل سالن کشتارگاه، اتاق و تشکیلاتی برای کشتی‌راه انداختم، بچه‌ها را از تسوی خیابان و سرک‌چه جمع و جور می‌کردم تا ببیند ورزش کنند که از خلاف دور شوند. همه این کارها را هم با هزینه شخصی خودم انجام می‌دادم. بچه‌ها را می‌بردم به باشگاه خیام در بازار چه سراب، آنجا جوانان در رشته‌های مختلف گاهی حتی با هم تمرین و نرمش می‌کردند و جو ورزشی خوبی بود. آرام آرام نام باشگاه کشتارگاه هم بر سر زبان‌ها افتاد. تنها نوبتی که شهرداری تهران نتوانست فردی (نبی سروری) را در حد و اندازه کشتی جهان داشته باشد مربوط به دهه چهل در تهران بود. دیگر تا به امروز جز شاگردانی که در باشگاه من کار کرده بودند و بعدا در جهان مطرح شدند، شهرداری هیچ شهری در ایران به این افتخار نرسیده است. اما شهرداری به من هیچ کمکی نکرد. تربیت بدنی هم همین‌طور.

«اولین مدالی که گرفتید را به خاطر می‌آورد؟
بله، در سال ۱۳۴۵ در مشهد و بعدش در سطح استانی ستاره مسابقات شدم. آن زمان، سپهبد نادر باتماقلیچ، استاندار بود و مسابقات مهمی راه انداخته بود. در وزن ۵۲ و ۵۷ کشتی می‌گرفتم. در زمان سربازی و در مسابقات ارتش هم قهرمان شدم. البته از همان اوایل بیشتر علاقه‌ام به مربی‌گری بود تا کشتی گرفتن.

«چرا به همان روال ادامه ندادید و به جرم مربی‌گری



در همان محله کشتارگاه، کشتی را به صورت اصولی شروع و اولین باشگاه را در آن منطقه راه بیندازم. بعضی در آن زمان به من می‌خندیدند و برای‌شان باور کردنی نبود که در محله کشتارگاه باشگاه ورزشی کشتی راه بیندازم. اصلا ورزش را نمی‌شناختند. خیال‌شان این بود که مردانگی یعنی چاقو همراه داشتن و دعوا کردن